

## حق رأی زنان و مبارزه‌ی طبقاتی<sup>۱</sup>

"چرا سازمان‌هایی برای زنان کارگر در آلمان وجود ندارد؟ چرا ما اینقدر کم درباره‌ی جنبش زنان کارگر می‌شنویم؟" اما ایرر<sup>۲</sup>، یکی از بانیان جنبش زنان پرولتاری آلمان، با این پرسش‌ها مقاله‌ی ۱۸۹۸ "زنان کارگر در مبارزه‌ی طبقاتی" خود را آغاز می‌کند. از آن زمان به سختی ۱۴ سال گذشته است، ولی آن سال‌ها گسترش عظیم جنبش زنان پرولتاری را [از سر] گذرانده‌اند. بیش از ۱۵۰ هزار زن در اتحادیه‌ها متشکل شده‌اند و از فعال‌ترین گردان‌ها در مبارزه‌ی اقتصادی پرولتاریا می‌باشند. چندین هزار از زنان متشکل سیاسی با نشان سوسیال دموکراسی به تظاهرات پرداخته‌اند:

---

۱- خطابه در تظاهرات دوم زنان سوسیال دموکرات، ۱۲ مه ۱۹۱۲. متن انگلیسی از "منتخبات نوشته‌های سیاسی روزا لوکزامبورگ"، مانته‌ی رویوپرس، نیوریورک، ۱۹۷۱، ص ۲۲۲-۲۱۶.

۲- Emma Ihrer (۱۹۱۱-۱۸۵۷). در ۱۸۸۶ سازمان زنان سوسیالیست را تشکیل داد، که غیرقانونی اعلام شد، و او به زندان افتاد. روزنامه‌ی کارگران زن Die Arbeiterin را در ۱۸۸۹ انتشار داد. بعداً روزنامه‌ی Die Gleichheit را تأسیس کرد که بعدها کلارا زتکین سردبیر آن شد. از ۱۸۹۰ عضو کمیته‌ی اجرایی اتحادیه‌ی جرف بود. پس از ۱۹۰۹، عضو کمیته‌ی اجرایی سازمان کارگران جوان بود.

روزنامه‌ی سوسیال دموکراتیک | "دی گلاش هایت" (برابری) به سردبیری کلارا زتکین<sup>۳</sup> بیش از یکصد هزار مشترک دارد؛ حق رأی زنان یکی از مسایل حیاتی در برنامه‌ی سوسیال دموکراسی است.

دقیقاً این فاکت‌ها ممکن است شما را وا دارد تا به اهمیت پیکار برای حق رأی زنان کم بهاء بدهید. ممکن است بیاندیشید: ما حتی بدون حقوق سیاسی مساوی برای زنان به پیشرفت عظیمی در پرورش و سازماندهی زنان نایل آمده ایم. پس، حق رأی زنان ضرورت فوری ندارد. اگر چنین می‌اندیشید، فریب خورده‌اید. بیداری سیاسی و سندیکائی توده‌های پرولتاریای زن در طول ۱۵ سال اخیر باشکوه بوده است. ولی آن تنها به خاطر این ممکن شد که زنان کارگر علیرغم محرومیت از حقوق‌شان به شرکت زنده در مبارزات سیاسی و پارلمانتاریستی طبقه‌ی خود علاقمند بودند. تا اینجا، زنان پرولتاری توسط حق رأی مردان حمایت شده‌اند، که آن‌ها در حقیقت، گرچه فقط غیرمستقیم، نقشی در آن دارند. توده‌های وسیع هم مردان و هم زنان طبقه‌ی کارگر هم اکنون فعالیت‌های انتخاباتی را یک هدف مشترک برای خود می‌دانند. در تمام جلسات انتخاباتی سوسیال دموکراتیک، زنان یک قسمت عظیم و گاهی

<sup>۳</sup> - کلارا زتکین Clara Zetkin (۱۸۵۷-۱۹۳۳). سردبیر روزنامه‌ی زنان ح. س. آ. Die Gleichheit. پیگیرانه در جناح چپ. عضو کمیته‌ی کنترل حزب. عضو جامعه‌ی اسپارتاکوس. بعداً، عضو حزب کمونیست آلمان و حامی بلشویک‌ها. جزوه مهم: "النین درباره‌ی مسئله‌ی زنان". کلارا زتکین که دوست نزدیک روزا لوکزامبورگ بود، بعداً کتابی نوشت، تا حدی "ثابت کند" که او واقعاً ضدبلشویک نیست. گفته شده که روزا لوکزامبورگ اظهار کرد که روی سنگ قبر هایشان باید نوشته شود: "در اینجا آخرین دو مرد سوسیال دموکراسی خفته‌اند."

اکثریت را تشکیل می‌دهند [و] همیشه با علاقمندی و حرارت زیاد با آن درگیرند. در تمام محله‌هایی که یک سازمان محکم سوسیال دموکراتیک وجود دارد، زنان در فعالیت انتخاباتی یاری می‌کنند.

دولت سرمایه داری قادر نبوده است از شرکت زنان در تمام این وظایف و مساعی زندگی سیاسی ممانعت کند. گام به گام، دولت در حقیقت مجبور به پذیرش و تضمین این امکان شده است که به آنان اجازه‌ی حقوق اتحادیه‌ای و تجمعات را بدهد. فقط آخرین حق سیاسی به زنان داده نشده است: حق رأی دادن، انتخاب کردن مستقیم نمایندگان مردم در [ارگان] مقننه و مجریه، انتخاب شدن به عنوان عضوی در این ارکان. اینجا هم مانند همه‌ی حیطه‌های دیگر جامعه، شعار این است: "نگذارید چیزی شروع شود!" ولی آن چیز شروع شده است. دولت فعلی آنگاه که به زبان پرولتاری اجازه‌ی تجمعات علنی و سازمان‌های سیاسی داد تسلیم آنان شد. و دولت این را نه داوطلبانه، بلکه به خاطر ضرورت و تحت فشار مقاومت ناپذیر طبقه‌ی کارگر در حال برخاستن داد. فشار پُر حرارات به پیش خود زنان پرولتاری بود که دولت پلیسی پروس-آلمان را مجبور به دست کشیدن از "قسمت زنان"<sup>۴</sup> مشهور در جلسات سازمان‌های سیاسی کرد و درهای سازمان‌های سیاسی را به روی زنان کاملاً گشود. این واقعاً راه را هموار کرد. پیشرفت مقاومت ناپذیر مبارزه‌ی طبقه‌ی پرولتاری حق زنان کارگر را به گرداب زندگی سیاسی کشانده است. با استفاده از حق اتحادیه و تجمع، زنان پرولتاری فعال‌ترین نقش را در زندگی پارلمانی

---

<sup>۴</sup> - "قسمت زنان" در ۱۹۰۲ بوسیله‌ی وزیر پروسی فون هامراشتاین تأسیس شده بود. بنابه این طرح، یک قسمت مخصوص اطاق برای زنان در جلسات سیاسی رزرو بود.

و در عملیات انتخاباتی احراز کرده اند. این فقط فرجام اجتناب ناپذیر و فقط نتیجه‌ی منطقی جنبشی است که امروزه میلیون ها زن پرولتاری رزمجویانه و متکی به نفس فریاد می کشند: ما حق رأی می خواهیم!

زمانی، در عصر زیبای مطلقه پیش از ۱۸۴۸، به تمام طبقه‌ی کارگر گفته می شد که آنان برای اعمال حق سیاسی "به حد کافی بالغ" نیستند. امروزه این را نمی توان برای زنان پرولتاری گفت، زیرا آنان بلوغ سیاسی خود را به منصفه‌ی ظهور رسانده اند. هر کس می داند که بدون آنان، بدون کمک پرشور زنان پرولتاری، حزب سوسیال دموکراتیک نمی توانست به پیروزی پرشکوه ۱۲ ژانویه (۱۹۱۲) نایل شود، نمی توانست چهار و یک ربع میلیون رأی بیاورد. به هر تقدیر، طبقه‌ی کارگر همیشه بلوغ خود را برای آزادی سیاسی با قیام انقلابی ظفر نمودن توده ها ثابت کرده است. فقط وقتی که "حق الهی" (تاج) و تخت و بهترین و نجیب ترین مردان مملکت حقیقتاً مشت گره کرده پرولتاریا را روی چشمان خود و زانوان او را روی سینه های خود حس کردند، فقط آنگاه با سرعت آذرخش در می یابند و به "بلوغ" سیاسی خلق اعتقاد می یابند. امروز، نوبت زنان پرولتاری است که دولت سرمایه داری را از بلوغ خود آگاه کنند. این امر بوسیله ی یک جنبش توده ای پیگیر و قدرتمند انجام می شود که باید وسایل مبارزه و فشار پرولتاری را به کار گیرد.

حق رأی دادن زنان هدف است. ولی جنبش توده ای برای رخدادهای آن تنها کار زنان نیست، بلکه یک موضوع مشترک طبقاتی برای زنان و مردان پرولتاری است. عدم حقوق برای زنان در آلمان کنونی تنها یک حلقه در زنجیر ارتجاع است که زندگی خلق را بغل و زنجیر کشیده است. و به طور نزدیکی با رکن دیگر ارتجاع یعنی سلطنت در ارتباط است. در آلمان سرمایه داری پیشرفته،

خیلی صنعتی شده، قرن بیستم، در عصر برق و هواپیما، عدم حقوق سیاسی زنان همانقدر از بقایای ارتجاعی گذشته مرده است که سلطنت با "حق الهی" (تاج و) تخت. هر دو پدیده- وسیله‌ی آسمانی به مثابه قدرت هدایت کننده سیاسی، و زن، که پای بخاری درنگ کرده، که به طوفان های زندگی عمومی، به سیاست و مبارزه‌ی طبقاتی علاقه ندارد- هر دو پدیده ریشه هایشان را در اوضاع پوسیده‌ی گذشته، در زمان های سرواژ در دهستان و حِرف (کلیدها) در شهرها دارند. در آن زمان‌ها، آن‌ها توجیه‌پذیر و ضروری بودند. ولی هم سلطنت و هم عدم حقوق زنان با توسعه‌ی سرمایه‌داری مدرن ریشه‌کن شده‌اند، کاریکاتوره‌های محیرالعقول شده‌اند. در جامعه‌ی مدرن ما، آن‌ها به وجودشان ادامه می دهند، نه فقط به خاطر اینکه مردم یادشان رفته آن‌ها را منغاء کند، نه فقط به خاطر پافشاری و جبر اوضاع. نه، آن‌ها هنوز وجود دارند زیرا هر دو- سلطنت و زنان بدون حقوق- ابزار قدرتمند منافع دشمنان خلق شده‌اند. وحشی ترین و بدترین طرفداران بهره کشی و بردگی پرولتاریا در پشت (تاج و) تخت و محراب، همانگونه در پشت بردگی سیاسی زنان، سنگربندی کرده‌اند. سلطنت و عدم حقوق زنان مهم ترین ابزارهای طبقه‌ی سرمایه دار حاکم شده‌اند.

در واقع، دولت ما علاقمند به دریغ رأی از زنان و تنها از آن‌ها می باشد. او به درستی از تهدید آن‌ها در مورد مؤسسات سنتی طبقه‌ی حاکم می ترسد، مثلاً نظامیگری (که هیچ زن پرولتاریای متفکر نمی‌تواند از دشمنی مرگ‌آوری با آن حذر کند)، سلطنت، غارت سیستماتیک عوارض و مالیات‌های خواروبار، و غیره. حق رأی زنان وحشت و کراهتی برای دولت سرمایه‌داری حاضر می‌باشد زیرا در پشت آن میلیون‌ها زنی که دشمن درونی، یعنی سوسیال

دموکراسی انقلابی را قوی تر می کنند، ایستاده اند. اگر موضوع بر سر رأی دادن خانم های بورژوازی بود، دولت سرمایه داری چیزی جز حمایت موثر برای ارتجاع نمی توانست انتظار داشته باشد. اکثر آن زنان بورژوازی که مانند شیرزنان در مبارزه به ضد "حقوق ارثی مردان" عمل می کنند، اگر حق رأی داشتند، مانند بره های سر به راه در اردوی ارتجاع محافظه کار و مذهبی هرز می رفتند. در حقیقت، یقیناً خیلی ارتجاعی تر از بخش مرد طبقه‌ی خود می شدند. به غیر از معدودی که مشاغل یا حرفه هایی دارند، زنان بورژوازی نقشی در تولید اجتماعی ندارند. ایشان چیزی جز مصرف کننده ارزش اضافی که مردان اشان از پرولتاریا می چابند، نیستند. آن ها انگل های، انگل های بدنه اجتماع هستند. و معمولاً یاران مصرف کننده در دفاع از "حق" خود در زندگی یک انگل حتی هارتر و خشن تر از مزدوران بلاواسطه سلطه و بهره کشی طبقاتی اند. تاریخ همه‌ی مبارزات انقلابی بزرگ، این را به طور وحشتناکی تأیید می کند. انقلاب کبیر فرانسه را بگیرید. پس از سقوط ژاکوبین ها<sup>۱</sup>، آنگاه که روبسپیر در زنجیر به محل اعدام کشانده می شد، روسپی های برهنه بورژوازی مست از پیروزی در خیابان ها می رقصیدند، یک رقص بیشرم شادی پیرامون قهرمان از پا افتاده انقلاب. و در ۱۸۷۱، در پاریس، آنگاه که

---

<sup>۱</sup> - Jacobins رادیکال ترین گروه در طول انقلاب فرانسه ۱۷۸۹. قدرت آن ها بر اساس پاریسی بود. مشهورترین رهبران آن مارات Marat و روبسپیر Robespierre بودند. امروزه این کلمه مترادف رادیکال است.

کمون<sup>۶</sup> قهرمانانه کارگران توسط مسلسل‌ها(؟) شکست خورد، مادگان سبع بورژوایی حتی از مردان حیوان صفت خود در انتقام خون آلود از پرولتاریای سرکوب شده، پیشی گرفتند. زنان طبقات مالک همیشه متعصبانه از بهره‌کشی و بردگی مردم کارگر دفاع می‌کنند که از آن‌ها به طور غیرمستقیم وسیله‌ی موجودیت از نظر اجتماع بی‌مصرف خود را دریافت می‌دارند.

از نظر اقتصادی و اجتماعی، زنان طبقات بهره‌کش یک بخش مستقل جمعیت نیستند. تنها عملکرد اجتماعی آن‌ها وسیله‌ی تکثیر طبیعی طبقات حاکم است. در مقابل، زنان پرولتاریا از نظر اقتصادی مستقل‌اند. آن‌ها برای اجتماع مانند مردان مولودند. منظورم این نیست که آن‌ها بچه پرورش می‌دهند یا خانه‌داری می‌کنند تا کمکی به مردان در تأمین خانواده‌هایشان با مزدهای ناچیز باشد. این قسم کار از نظر اقتصاد سرمایه‌داری فعلی مولد نیست. هیچ مهم نیست حاصل فداکاری‌ها و انرژی مصرف شده‌ی هزاران کوشش کوچک که جمع می‌شوند، چقدر عظیم باشد. این فقط امور خصوصی

---

<sup>۶</sup> - کمون. پس از شکست فرانسه در جنگ فرانسه و پروس ۱۸۷۱-۱۸۷۰، تیرز Thiers کوشید گارد ملی پاریس را خلع سلاح کند. کارگران کنترل حکومت را در دست گرفتند و برخی اصلاحات (تفکیک کلیسا از دولت، قدغن کردند کار شبانه، تحدید اجاره‌ها) دست زدند. پس از یک هفته محاصره توسط ضدانقلاب، کمون در خون غرق شد. مارکس کمون را در "خطابیه به شورای عمومی انترناسیونال (اول) درباره‌ی جنگ داخلی در فرانسه" ستود. مارکس طی آن این ایده را بسط داد که طبقه‌ی کارگر بسادگی نمی‌تواند دولت را چنانکه هست قبضه کند و برای اهداف خود از آن استفاده کند. نظر "زوال دولت" مشخص شده‌ی "کمون می‌بایست نه یک سازمان پارلمانتاریستی، بلکه در آن واحد یک وسیله کاری، اجرایی و قانونگذاری می‌بود."

کارگر، شادی و برکت اش، و به این دلیل، ناموجود برای جامعه‌ی فعلی امان می‌باشد. تا زمانی که سرمایه‌داری و نظام مزدببری حاکم است، فقط آن قسم کاری مولد انگاشته می‌شود که ارزش اضافی تولید کند، که سود سرمایه‌داری بیافریند. از این نقطه نظر، رفاص تماشاخانه که ساق‌هایش سود به جیب صاحب کارش می‌ریزد، یک کارگر مولد است، در حالی که تمام رنج زنان و مادران پرولتاری در چهاردیوار خانه‌شان نامولد انگاشته می‌شود. این شقی و جنون آمیز جلوه می‌کند، ولی دقیقاً به شقاوت و جنون اقتصاد سرمایه‌داری کنونی امان مربوط است. و به روشنی و با تیزبینی دیدن این واقعیت شقی نخستین وظیفه‌ی زن پرولتاری است.

زیرا، دقیقاً از این نقطه نظر، ادعای زنان پرولتاری برای حقوق سیاسی مساوی در زمینه‌ی محکم اقتصادی پایه دارد. امروزه، میلیون‌ها زن پرولتاری مانند مردان- در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، مزارع، صنایع خانگی، ادارات، مغازه‌ها سود سرمایه‌داری می‌آفرینند. بنابراین از نظر کاملاً علمی جامعه کنونی امان آن‌ها مولد هستند. هر روز دسته‌های زنان استثمار شده توسط سرمایه‌داری وسعت می‌گیرد. هر پیشرفت نوینی در صنعت یا تکنولوژی‌ی جاهای نوینی را برای زنان در ماشین‌آلات سوداگری سرمایه‌داری می‌آفریند. و لذا هر روز و هر گام پیشرفت سرمایه‌داری سنگی نو به بنیان استوار تساوی حقوق سیاسی زنان می‌افزاید. آموزش و هوش زن برای خود مکانیزم اقتصادی ضروری شده است. زن تنگ‌بین و منزوی "جرگه‌ی خانوادگی" پدرسالاری به همان کمی پاسخگوی نیازهای صنعت و تجارت است که سیاست درست است که دولت سرمایه‌داری از وظیفه اش حتی در این مورد هم غافل مانده است. تا اینجا، اتحادیه‌ها و سازمان‌های سوسیال



دموکراتیک در بیداری اذهان و حس اخلاقی زنان بیشترین (سهم) را داشته اند. حتی دهه ها قبل، سوسیال دموکرات ها به عنوان تواناترین و باهوش ترین کارگران آلمان شناخته می شدند. همین طور امروزه اتحادیه ها و سوسیال دموکراسی زنان پرولتاریا را از هستی تنگ و تیره اشان، از کُند ذهنی بدبخت و خورده اداری خانواری در آمده اند. مبارزه ی طبقاتی پرولتاری افق های آن ها را وسعت بخشیده، اذهان آن ها را انعطاف پذیر کرده اند، تفکرشان را تکامل بخشیده، به آن ها هدف های بزرگی برای مساعی اشان نشان داده است. سوسیالیزم تولد ذهنی دو باره ی توده ی زنان پرولتاری را پدید آورد- و بدین وسیله بی شک آن ها را هم کارگران مولد توانا برای سرمایه کرده است.

با توجه به همه ی این ها، عدم حقوق سیاسی زنان پرولتاری یک بی عدالتی پلیدانه است، و بیش تر به خاطر این که تاکنون کمیته نیمه دروغ بوده است. به علاوه، توده های زن نقش فعال در زندگی سیاسی دارند.

معهدا، سوسیال دموکراسی استدلال "بی عدالتی" را به کار نمی برد. این اختلاف اساسی بین ما و سوسیالیزم احساساتی و تخیلی قبلی است. ما متکی به عدالت طبقات حاکم نیستیم، بلکه فقط و فقط به قدرت انقلابی توده های کارگر و در راه تکامل اجتماعی که زمینه را برای این قدرت آماده می کند (متکی هستیم). پس بی عدالتی فی نفسه یقیناً استدلالی نیست که با آن مؤسسات ارتجاعی را (بتوان) سرنگون کرد. فریدریش انگلس، دیگر بنیانگذار سوسیالیزم علمی می گوید- معهدا اگر بی عدالتی در بخش های بزرگی از جامعه محسوس شود، همیشه آن علامت مطمئنی است که پایه های اقتصادی جامعه به طور معتناهی تعویض شده اند، که شرایط فعلی متضاد

حرکت تکاملی می باشد. جنبش نیرومند کنونی میلیون ها زن پرولتاری که عدم حقوق سیاسی خود را یک خطای مدّش می دانند علامت بسیار لغزش ناپذیری است. علامت آنکه پایه های اجتماعی سیستم فرمانروا پوسیده اند و روزهای آن شماره می شوند.

صد سال پیش، شارل فوریر<sup>۷</sup> فرانسوی، یکی از نخستین پیامبران بزرگ ایده آل های سوسیالیستی، این کلمات فراموش نشدنی را نوشت: در هر جامعه، درجه ی آزادی زنان مقیاس طبیعی آزادی عمومی است.<sup>۸</sup> این کاملاً برای جامعه ی کنونی امان درست است. جریان مبارزه ی توده ای برای حقوق سیاسی زنان فقط نمود و بخشی از مبارزه ی عمومی پرولتاریا برای رهایی است. در این امر قدرتش و آینده اش نهان است. به خاطر پرولتاریای زن، حق رأی عمومی، مساوی، مستقیم برای زنان به طور عظیمی مبارزه ی طبقه ی

---

<sup>۷</sup> - فوریه F.M.C.Fourier (۱۸۳۷-۱۷۷۲). یک تخیلی (اتویست) خود آموخته. مخالف اندویدوالیزم (فردگرایی) بود، در کتابش Theorie des Quatre Mouvements (۱۸۰۸) یک کنوپراتیو (تعاون) تخیلی را طرح ریزی کرد. طرح سری های "فالانستری های" Phalansteries جماعت های کشاورزی براساس تعاون را ریخت. مهم ترین تئوریش Le Nouveau Monde Industriel (جهان صنعتی جدید) (۱۸۳۰) است. او کوشید تا پشتیبانی سرمایه داری را برای ایده های تخیلی اش به دست آورد، ولی بی حاصل. پس از ۱۸۳۰، تعدادی هوادار به دست آورد که روزنامه ای را آغاز کردند، مهم ترین آن ها و کونسیدران V.Cosiderant بود. مزرعه بروک Brook در ایالات متحده آمریکا یک کمون فوریرستی بود.

<sup>۸</sup> - گرچه روزا لوکزامبورگ نمی توانست بداند، کارل مارکس همین کلمات را در "دستنویس های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴" ناخوانا " آنجا که ماهیت جامعه ی کمونیستی را تشریح می کند، ذکر می کند.

پرولتاری را پیش می برد و تشدید می کند. برای این است که جامعه‌ی بورژوائی از حق رأی زنان منزجر بوده و می ترسد. و برای این است که ما آن را می خواهیم و به دست خواهیم آورد. در پیکار برای حق رأی زنان، ما نیز فرارسیدن ساعتی را که جامعه‌ی کنونی در زیر ضربات چکش پرولتاریای انقلابی به مخروبه ای فرو افتد، تسریع می کنیم.

روزا لوکزامبورگ- ۱۹۱۲

ترجمه: انتشارات سیاهکل، سازمان چریک های فدائی خلق، فروردین ۱۳۵۸.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳